

علی کبیری

کنون ره او

« بر کدامین بی نشان قله است، در کدامین سو؟ »

« سالهای سال

گرم کار خویش بود .

ما چه حرفها که میزدیم.

اوجه قصه ها که میسرود.»

« بودن » را برگزیده ایم ، اما ، « چگونه بودن » را کمتر اندیشه کرده ایم.

« چگونه بودن » را دانستن ، از آگاهی به « چرا بودن » برمیخیزد . و آنان که آگاهی خویش را باور دارند میدانند که چگونه باید بود؛ که خوب باید بود.

باورداران راستین «تکامل» بی گمان دانندگان راستین «چرا بودن» اند. از آن پس « چگونه بودن » پاسخی نخواهد داشت جز در روند این تکامل نقشی خلاق و بی شائبه داشتن. صمد رهرو خستگی ناپذیر این روند بود . بنیانهای جامعه خویش را می شناخت و از تضادی که بر این بنیانها حکم میراند نیک آگاه بود. می اندیشید که تکامل جامعه بشری در استقرار نهادهاست که هر گونه تفاوت زاده روابط اجتماعی را در میان انسانها ممکن سازد . و چشم انداز جامعه بی تهی از نابرابری صمد را همواره بسوی خود میکشید.

میدانست که «آگاهی» به آدمی توان کوه را میدهد؛ میدانست که شناختن و شناخت خود را باور داشتن یعنی نیروی پایان ناپذیر عزم تاریخ و انسان را بهم آمیختن و آنرا بخدمت تغییر جامعه خویش درآوردن.

میخواند. میرفت. میکوشید. میدوید. میدید. تجربه میکرد. می شناخت. از آن گروه معدودی بود که خواندن را بادیدن و تجربه کردن پیوند میدهند. نه شناخت و تجربه دیگر رهروان را آیهی از سوی خداوند گار میدانست، و نه با کج اندیشی اعتبار آنرا بهیچ میگرفت تا برای تنبلی. و فرصت طلبی توجیهی روشنفکرانه بسازد. اعتقادی استوار داشت به اینکه نظر ما تنها در همراهی باشناختن عینی به نیروئی سازنده بدل میشود.

در روستاهای آذربایجان، صمد بیشترین امکان را برای يك شناخت عینی مییافت. هرگز از این اندیشه عدول نکرد که هرگونه تحولی بدون در نظر داشتن نقش اساسی روستاها، بر بنیانی عقیم و ناراست استوار خواهد بود. بررسی او در هر زمینه‌ای، فرسنگها از مطالعه سترون يك محقق محض، بدور بود. میدانست که شناختن در بسیاری حوزه‌ها یعنی چشیدن و سهم بودن. و همین اعتقاد او را از روشنفکرانی که مردم را جز به شکلی مجرد و قلابی دوست نمیدارند، جدا میساخت.

اکنون صمد رفته است. لیک او به یقین انسانی است که «جاری جاودان در رویش فرداست.» سو کواران راستین مرگ صمد آنانند که کمتر میگویند، کمتر هیاو میکنند، لیک میکوشند تا بیشتر بشناسندش. صمد مرد بی آنکه بهشت شناخته خویش را تحقق یافته ببیند. همین است که مرگ او را دردناک میکند و باز همین است که بر قلمرو تعهد دوستانش وسعت میبخشد.

اگرچه بی چیز مرد، برای دوستانش میراثی بر جای نهاد که در هر گام، نشانه راه است. دریافته‌های صمد دست کم مقدمه‌یی اساسی بود برای شناخت دیگر وادی‌ها در کوشش هر انسان شرافتمندی بخاطر بنیاد نهادن دنیائی قابل زیست. بر مبنای این دریافته‌هاست که با اعتقاد میگوئیم:

دیگر بنای هیچ پلی بر خیال نیست.

کوتاه شده است فاصله دست و آرزو.

بکوشیم میراث صمد را بهتر بکار گیریم و بر آن بیافزائیم، و در این رهگذر نیک میدانیم که آرزوی صمد انتقال این میراث به تمامی انسانهای ستم دیده روزگار ما بود.